

برای تداوم این نجات به کمک نیاز داریم

او از کاری که شروع کرده است پشیمان نیست و با همه سختی‌ها به مسیری که انتخاب کرده است ادامه می‌دهد، مسیری که خاطرات تلخ زیاد و شیرین انگشت‌شمار برایش زیاد دارد، خاطراتی که به قول خودش هیچ‌وقت از ذهن او پاک نخواهد شد. «مريضی داشتم که شیشه استفاده می‌کرد. اصلاً شرایط خوبی نداشت. توهّمات عجیبی داشت. بالای سرش بودم و با تلفن صحبت می‌کردم که یک لحظه به سمت من حمله کرد. خیلی ترسیدم. بدنم مثل کسی که در دمای زیر صفر باشد می‌لرزید. توهّم زده بود و بعد که حالش بهتر شد، خودش هم پشیمان بود و از من عذرخواهی کرد ولی می‌گفت: من نمی‌خواهم اینجا باشم. نمی‌خواهم ترک کنم. بگذارید بروم! چون خودش نمی‌خواست هماهنگ کردیم و خانواده‌اش او را برد. شرط اول اینجا ماندن این است که خود افراد بخواهند ترک کنند. یادم هست یک دختر کم‌سن و سال هم داشتیم که از زیبایی چهره او هرچه بگویم کم است. پدر و مادر نداشت و بعد از ازدواج درگیر اعتیاد شده بود. آن همه سختی برای آن چهره معصوم واقعاً زیاد بود! از این معصومیت‌ها اینجا زیاد به چشم می‌بینم و فقط تلاش می‌کنم آن‌ها را نجات دهم ولی برای تداوم این نجات به کمک نیاز داریم، کمک برای حمایت‌های مالی و کاری بعد از ترک که امیدی برای تداوم زندگی دوباره باشد.

و به پیشنهاد همسایه مواد مصرف کرده و معتاد شده است. به ظاهرش نمی‌آید که پنجاه و چهار ساله باشد. انگار شصت سال را هم رد کرده باشد. خودش می‌گوید شوهرش هم معتاد بوده و برای او مواد تهیه می‌کرده است. البته می‌گوید بارها هم از شوهرش کتک‌های بدی خورده است. یکی دیگر از خانم‌ها را پسرش کمپ آورده است. پسر پدرش را هم کمپ ترک اعتیاد مردان برده است. همت کرده است تا پدر و مادرش را برگرداند. زن می‌گوید: به خاطر همین پسرمن است که می‌خواهم ترک کنم. یکی دیگر از خانم‌ها بعد از خیانت شوهرش معتاد شده و الان با اینکه دوماه از پاک‌اش می‌گذرد باز هم می‌خواهد همین‌جا بماند. او دو فرزند هم دارد ولی کمپ را به خانه ترجیح می‌دهد. جالب است که در این میان زنان شهرستانی زیاده از شهرستان‌های اطراف. می‌پرسم چرا در شهر خودشان اقدام به ترک نکرده‌اند. می‌گویند: آنجا کوچک است و همه هم را می‌شناسند. آبروریزی می‌شد!

زیاد داخل نمی‌مانم. وقتی می‌خواهم خداحافظی کنم، از خانم‌ها می‌پرسم: دوست دارید چه هدیه‌ای برایتان بیاورم؟ یکی می‌گوید خوراکی. یکی می‌گوید سلامتی و یکی هم می‌گوید چادر نماز.

برای رفع بیماری اعتیاد باید وقت و انرژی گذاشت

به اتفاق مدیریت برمی‌گردیم. خانم پرتوی می‌گوید: نگرانی من برای این خانم‌ها بعد از ترک است. اگر حمایت نشوند دوباره به اعتیاد روی می‌آورند. دنبال خیران و کارآفرین‌های زیادی رفته‌ام که دست بچه‌ها را بعد از ترک بگیرند اما پای کار نمی‌آیند از بس که نگاه بدی به اعتیاد و به خصوص زنان معتاد هست. قبول دارم که بعضی‌ها باعث خراب شدن این نگاه شده‌اند و خودم بارها تجربه کرده‌ام که برای یک نخ سیگار یا یک قرص چقدر دروغ سرهم کرده‌اند یا حتی بعد از ترک، دوتا از خانم‌ها را دعوت به کار کردم که متأسفانه ناامیدم کردند، ولی به نظر من اینجا یک بیمارستان است و همان قدر که نگاه به خانه سالمندان قشنگ است و مردم برای دیدار از آن‌ها می‌روند، برای کسانی هم که با بیماری اعتیاد درگیر هستند باید وقت، انرژی و هزینه بگذارند زیرا به این توجه نیاز دارند. آن‌هایی که واقعاً برمی‌گردند قابل اعتماد هستند و معضلی از اجتماع را حل می‌کنند. مهم این است که تغییر کنند و به جامعه برگردند، جامعه‌ای که پیش از این روی خوبی به آن‌ها نشان نداده و به جرئت می‌توانم بگویم هیچ‌یک از آن‌ها شرایط خانوادگی خوبی نداشته است.

خیال می‌کردند مثل فیلم‌هاست

فرشته پرتوی از نگاه‌های منفی به یاد روزهای اولی که قصد راه‌اندازی این مجموعه را داشت می‌افتد. همه می‌گفتند نمی‌شود! «آن قدر همه گفته بودند نمی‌شود و به تو مجوز نمی‌دهند که خودم هم باورم شده بود نمی‌توانم! با این حال، دوستی داشتم که همیشه می‌گفت: تو خودت را دست کم گرفته‌ای. حتماً می‌توانی. برو و اقدام کن. اگر هم موفق نشوی، چیزی را از دست نداده‌ای. دو سال زمان برد تا توانستم موافقت اصولی بگیرم. یک سال برای بازسازی و تعمیر خانه زمان گذاشتم. همسایه‌ها به اعتراض می‌گفتند: مگر می‌شود دولت اجازه بدهد اینجا کمپ ترک اعتیاد بزنیم؟ تصورات عجیبی از کمپ ترک اعتیاد داشتند. خیال می‌کردند مثل فیلم‌هاست که طرف را به تخت بیندند و سروصدا کند و آب سرد روی او بریزند! هر کسی حرفی می‌زد ولی من سکوت می‌کردم و جوابی نمی‌دادم و دنبال مجوزها بودم.

مثلاً دوره پانزده روزه ۹۲۰

هزار تومان

می‌شود و دوره

دوماه همان

رقم ماه اول

دوباره تکرار

می‌شود اما

گاهی به

افراد که

واقعاً انگیزه

دارند و مشکل

مالی دارند سعی

می‌کنم تخفیف

بدهم. قیمت‌ها را که

می‌گویند، با برآورد من حتی

اگر مرکز با تمام ظرفیت که سی نفر

است فعالیت کند، با هزینه‌های جاری و صبحانه،

نهار و شام، واقعاً همان استرسی را که می‌گویند

دارد.

برایم هدیه چادر نماز بیاور

در باز می‌شود. انگار که از قبل خبر داده‌اند کسی می‌آید! کمی بوی سیگار می‌آید. راهرو که تمام می‌شود چشمم به چند زن می‌افتد. شاید باید بغض کنم، زنانی هم سن و سال مادرم و یک نگاه معصوم آن وسط که انگار به زور هجده سالش می‌شود. یاد گرفته‌ام که این‌طور وقت‌ها خودم را کنترل کنم. سلام و احوالپرسی می‌کنیم و دور هم می‌نشینیم با محوریت بخاری! هوای داخل معتدل است ولی بعضی‌ها لباس گرم پوشیده و به بخاری چسبیده‌اند. بعضی‌ها روی تخت دراز کشیده‌اند و انگار حال و حوصله مهمان ندارند.

شاید تنها سؤالی که الان در ذهنم بالا و پایین می‌رود این است که از تک‌تک این چهره‌ها بپرسم: تو چرا؟ ولی نمی‌توانم این قدر مستقیم سر بحث را باز کنم. خانم پرتوی شروع می‌کند به معرفی خانم‌ها و من فرصت پیدا می‌کنم که بعد از هر معرفی سؤالاتی بپرسم. دختری که به نظرم هجده ساله بود می‌گوید بیست ساله است و دو تا هم بچه دارد. مادرش معتاد بوده و او را هم گرفتار کرده است. زنی دیگر که می‌گویند پنجاه و چهار ساله است به بهانه درمان درد پایش

زد و شیشه در را شکست

به دعوت او داخل مرکز نگهداری می‌رویم تا با میهمانان این خانه که از درد گذشته و به آرامش رسیده‌اند گپ بزنیم. آن‌ها هر چند اعتیاد را کنار گذاشته‌اند، هم‌چنان ترس بازگشت به آن را دارند. قلم و کاغذ، تلفن همراه و هرچه گواه خبرنگار بودنم باشد داخل دفتر می‌گذارم. نه می‌خواهم به اجبار حرف بزنند، نه می‌خواهم تردید داشته باشند. البته قرار هم نیست اسمی از آن‌ها جایی ثبت شود. در ورودی ساختمان قفل است. پنجره‌ها نرده کشی شده. این قانون مراکز است.

فرشته پرتوی می‌گوید: شاید یکی از سخت‌ترین کارها همین قفل و بند زدن و نگهداری از افرادی باشد که به اصرار خانواده اینجا آمده‌اند. تا به حال هم پیش آمده است که شیشه‌ها را برای اقدام به خروج بشکنند. یک بار یک نفر با مشت و یک بار هم یک نفر با پا زد و شیشه در را شکست. البته اتفاقی نیفتاد ولی قطعاً با این پیش‌زمینه‌ها می‌توانید استرس کار را درک کنید. وقتی می‌گویند استرس کار را درک می‌کند این جمله در ذهنم مرور می‌شود که مراکز خودم‌عرف از افراد هزینه دریافت می‌کنند. می‌پرسم: برای هر نفر چقدر هزینه می‌گیرید؟ می‌گوید: برای یک دوره سی‌روزه نرخ یک میلیون و ۸۴۰ هزار تومان است. البته ما دوره‌های ۱۵ روزه، ۲ ماهه و ۳ ماهه هم داریم که با همین نرخ محاسبه می‌شود.

شهر بانو

شهر بانو

آشنایی
۱۷ آبان ۱۴۰۱
۱۲ ربیع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۰۴

(۵)